



The rise and fall of the Hormuz kingdom in the Persian Gulf

Gholamreza Zaeimi ¹✉  Mohammadmir Shykhnoori ²

Mehri Edrisi Arimi ³ Ahmad Bazmandegan Khamiri ⁴ 

1. (Correspondence author) Ph.D. student, Department of History, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: zaeimi-gh.reza@pnu.ac.ir

2. Professor of History, Department of Al-Zahra University, Tehran, Iran. Email: ma.sheikhnoori@alzahra.ac.ir

3. Associate Professor of History Department, Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: M_edrisi@pnu.ac.ir

4. Assistant Professor of History Department of Payame Noor University, Tehran, Iran. Email: ahmad.khamiri@pnu.ac.ir

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 1 Sept 2022

Received in revised

form: 17 Janu2023

Accepted: 9Febr2023

Publishedonline: 8April2023

Key word :

Persian Gulf,
Hormuz kingdom,
Old Hormoz,
Hormoz Island,
Historical geography

The historical geography of the northern lands of the Kingdom of Hormuz is the study area of this article. Access to the sea, especially being located at the entrance to the Persian Gulf, the presence of numerous estuaries that allowed the berthing of cargo and fishing barges, as well as access to other fertile coastal and post-coastal lands such as the Minab plain and the fertile plain of Rodan, the presence of drinking water sources, especially the river. Rodan and Minab, and most importantly, being located on the land and sea route of the Edavieh route, were among the most important advantages of Old Hormuz, which provided the basis for the establishment, independence, and expansion of the power of Hormuz monarchs. This article aims to answer this basic question: What role did the geography of Hormuz play in the formation and expansion of the power of the rulers of Hormuz? The answer to this question will be found with a descriptive-analytical method and a historical approach based on the historical geography of old Hormuz and its place in the formation of the rule of the kings of Hormuz in the middle of the 5th century AH.

Cite this article: Zaeimi, Gholamreza & Mohammadmir, Shykhnoori & Edrisi Arimi, Mehri & Bazmandegan Khamiri, Ahmad (2023) The rise and fall of the Hormuz kingdom in the Persian Gulf. Journal of Historical Researches of Iran and Islam, vol 17, No.32 Pages:203-224.

DOI. 10.22111/JHR.2022.36153.2964



© The Author: Gholamreza Zaeimi & Shykhnoori Mohammadmir & Mehri Edrisi Arimi & Bazmandegan Ahmad Khamiri.

Publisher: University of Sistan and Baluchestan



ظهور و افول حکمرانی ملوک هرموز در خلیج فارس

غلامرضا زعیمی^۱ ✉  محمد امیر شیخ نوری^۲ 
مه‌ری اد‌ریسی آریمی^۳  احمد با‌ماندگان خمیری^۴ 

۱. (نویسنده مسئول) گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. zaeimi-gh.reza@pnu.ac.ir

۲. استاد گروه تاریخ دانشگاه الزهراء، تهران، ایران. ma.sheikhnoori@alzahra.ac.ir

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. M_edrisi@pnu.ac.ir

۴. استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. ahmad.khamiri@pnu.ac.ir

اطلاعات مقاله

چکیده

نوع مقاله:

مقاله پژوهشی

جغرافیای تاریخی سرزمین‌های شمالی قلمرو ملوک هرموز حوزه مطالعاتی این مقاله است. دست‌رسی به دریا به‌خصوص قرار گرفتن در گلوگاه ورودی خلیج فارس، وجود خورهای متعدد که امکان پهلو گرفتن لنج‌های باری و صیادی را فراهم می‌کرد و نیز دست‌رسی به دیگر سرزمین‌های کرانه‌ای و پس کرانه‌ای حاصلخیز مانند جلگه میناب و دشت حاصلخیز رودان، وجود منابع آب شرب به‌خصوص رودخانه رودان و میناب و مهمتر از همه قرار گرفتن در مسیر خشکی و دریایی راه ادویه از مهم‌ترین مزیت‌های هرموز کهنه بود که زمینه استقرار، استقلال و بسط قدرت ملوک هرموز را فراهم می‌ساخت. این مقاله قصد دارد به این پرسش اساسی پاسخ دهد که: جغرافیای هرموز چه نقشی در شکل‌گیری و بسط قدرت فرمانروایان هرموز داشته است؟ یافت پاسخ این سؤال با روش توصیفی-تحلیلی و رویکرد تاریخی متکی بر جغرافیای تاریخی هرمز کهنه و جایگاه آن در شکل‌گیری فرمانروایی ملوک هرموز در اواسط سده پنجم هجری قمری خواهد بود.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۱۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۱/۱۰/۲۷

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۲۰

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۱/۱۹

واژه‌های کلیدی:

خلیج فارس،

ملوک هرموز،

هرموز کهنه،

جزیره هرموز،

جغرافیای تاریخی.

استناد: زعیمی، غلامرضا و شیخ نوری، محمد امیر و اد‌ریسی آریمی، مه‌ری و با‌ماندگان خمیری، احمد (۱۴۰۲) ظهور و افول حکمرانی ملوک هرموز در

خلیج فارس، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، بهار و تابستان ۱۴۰۲، دوره ۱۷، شماره ۱ - شماره پیاپی ۳۲، ص ۲۰۳-۲۲۴.

DOI. 10.22111/JHR.2022.36153.2964

© نویسندگان . غلامرضا زعیمی و محمد امیر شیخ نوری و مه‌ری اد‌ریسی آریمی و احمد با‌ماندگان خمیری



ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان

مقدمه

برآمدن سلسله‌ی فرمانروایانی در نیمه دوم سده پنجم هجری قمری (حدود ۴۵۰ ه. ق) که در متون تاریخی قدیم، از جمله مجمع‌الانساب شبانکاره ای از آنها با عنوان ملوک هرموز یاد شده‌است، مساله‌ی مهمی در تاریخ جنوب ایران و منطقه خلیج فارس به‌شمار می‌آید. در شرایطی که ایران درگیر منازعات ترکان با نهاد خلافت بود، در منطقه‌ای که از این هجوم و آشوب‌ها در امان مانده بود، شرایط مناسب جغرافیایی و شناخت مفهوم حکمرانی و کارکردهای آن، زمینه را برای قدرت‌گیری گروهی از ایرانیان که از حاشیه‌ی جنوبی‌ترین مرزهای ایران در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس برخاسته و قدم به حوزه‌ی شمالی این دریا یعنی ولایت هرموز نهاده بودند را فراهم ساخت. منابع تاریخی از دو منطقه با عنوان مرکز فرمانروایی ملوک هرموز یاد کرده‌اند: نخست هرموز که در ساحل دریا و حوالی بندر تیاب در میناب فعلی است و دیگری جزیره هرموز که بیشتر رونق و گسترش سرزمینی ملوک هرموز مربوط به این دوره است و از اوایل قرن هشتم هجری قمری تا زوال ملوک هرموز و ویرانی هرموز به دستور شاه عباس صفوی (۱۰۳۲ ه. ق) را شامل می‌شود. هرموز که از اواسط سده پنجم تا آغاز سده هشتم هجری قمری به‌مدت حدود ۲۵۰ سال مرکز اصلی فرمانروایی ملوک هرموز به‌شمار می‌آمد. خلأ قدرت محلی و ملی در قرون نخستین و میانه اسلامی و نیز شناخت ملوک هرموز از این منطقه زمینه مهاجرت، شکل‌گیری و قدرت‌یابی ملوک هرموز را فراهم ساخت. مهاجرت به جزیره جرون و مرکزیت حکمرانی در این جزیره که بعدها هرموز خوانده شد، باعث تداوم حکمرانی ملوک هرموز شد. تجارت بری و بحری به مسقط، هند، شرق آفریقا و چین به‌ویژه تجارت ادویه، توسعه دانش و درک مفهوم حکمرانی باعث رونق هرموز شد. در این زمان هرموز به چنان شهرتی دست یافت که از شرق تا غرب عالم به مراودات تجاری با آنجا پرداختند. همین شهرت هرموز پای قدرت‌های نوظهور اروپایی از جمله پرتغال و سپس انگلستان را به این منطقه کشاند. بی‌شک عوامل جغرافیایی و مزیت‌های حوزه خلیج فارس نقش مهمی در شکل‌گیری، بسط قدرت، تداوم حکمرانی و نهایتاً زوال ملوک هرموز دارد. این پژوهش با روش توصیفی و تحلیلی و رویکرد تاریخی به تبیین جایگاه جغرافیایی و فرایند حکمرانی ملوک هرموز در توالی تاریخی این سلسله محلی می‌پردازد که قریب هفت سده را در بر می‌گیرد. همچنین

بنا به ضرورت اهمیت جغرافیای تاریخی نقش و اهمیت این منطقه را پیش از شکل‌گیری ملوک هرموز بررسی می‌کند. چرا که همین قابلیت‌ها باعث گردیده از روزگار باستان تا عصر حاضر این منطقه مورد توجه قرار گیرد. می‌توان گفت جغرافیای سواحل و جزایر خلیج فارس بسترهای اقلیمی و محیطی لازم را برای شکل‌گیری حکمرانی فراهم ساخته است که می‌توان به ملوک قشم، کیش، هرموز و حکومت امیران جاسک اشاره کرد. پرسش اصلی این است که ملوک هرموز چگونه در این گستره جغرافیایی شکل گرفت و چگونه در سده‌های مختلف امتداد یافت؟ عوامل جغرافیایی چه نقشی در شکل‌گیری، بسط و تداوم ملوک هرموز داشت؟ این منطقه به دلیل جایگاه خاص جغرافیایی همواره در ادوار مختلف تاریخی به‌عنوان کانون تمدن به‌شمار می‌رفته‌است. منابع جغرافیایی و تاریخی قرون نخستین اسلامی به این منطقه اشاره دارند. اما نخستین بار شبانکاره ای در مجمع الانساب و سپس معین الدین نطنزی در منتخب التواریخ به‌طور مفصل به ملوک هرموز پرداخته‌اند هر چند روایت این دو تاریخ‌نگار محلی تفاوت‌هایی با هم دارد. سایر منابع خصوصاً منابع دوره مغول به دلیل دوری از منطقه و کسب اطلاعات به‌صورت غیر مستقیم گزارش‌های متفاوتی از فرمانروایی ملوک هرموز ارائه کرده‌اند.

نام و نشان تاریخی هرموز

نام هرموز در متون کهن به‌صورت ارمز، ارموز، ارموص، اورمرزیا و هارموزیا، هرموز و هرمز آمده است. در مورد علت این نام‌گذاری روایت‌های متعددی بیان شده‌است. برخی عقیده دارند که نام هرموز برگرفته از نام اهورامزدا، خدای بزرگ آریایی‌ها بوده‌است. این باور از آنجا سرچشمه گرفته که ساسانیان بعد از ویرانی میراث‌اشکانیان در منطقه مغ بریمی (نخل ابراهیمی) شهر هرموز را بنا نهادند و چون دغدغه گسترش دین زرتشتی را داشتند به نشر باورهای دینی در کنار اقدامات سیاسی، اقتصادی و نظامی می‌پرداختند. اما بعید به نظر می‌رسد نام هرموز برگرفته از نام اهورامزدا باشد چرا که این وجه نام‌گذاری در دوره ساسانیان معمول نبوده و نمونه‌ای از آن در جای دیگری یافت نشده‌است. برخی نیز آن را به‌صورت خور مغ آورده‌اند و گفته‌اند که خور به معنی لنگرگاه و مغ به معنی نخل است. بنابراین، خور مغ را لنگرگاه ایالت موغستان نامیده‌اند. ابن بطوطه در سفرنامه خود آورده‌است: «هرمز شهری است بر ساحل دریا که موغستان (مغستان) نیز خوانده

می‌شود.» (۱۳۶۱: ج ۲: ص ۲۹۹) خورهای متعددی که از دریا به سمت خشکی کشیده شده‌اند در شهرهاس ساحلی قلمرو هرموز وجود دارد که می‌توان به خور تیاب در میناب و خور آذینی در سیریک فعلی اشاره کرد. عده‌ای دیگر از مورخان عقیده دارند که چون در زمان ساسانیان این شهر بنا گردید، آن را هرموز نامیدند. هرموز در مقابل مغ بریمی (نخل ابراهیمی فعلی) که یکی از پایگاه‌های اشکانیان در خلیج فارس بود و پس از ویرانی این شهر بنا گردید. ساسانیان شهرهای تازه تأسیس را به نام شاهان و شاهزادگان خود نام‌گذاری می‌کردند که می‌توان به گندی شاپور، به اردشیر و هرموز اشاره کرد. به نظر می‌رسد سه مرکز فرمانروایی در روزگار باستان در این منطقه برای تسلط بر خلیج فارس و گسترش تجارت دریایی بنا شد: هخامنشیان بنا به سفرنامه نثارخوس، دریا سالار اسکندر مقدونی، شهر مینو یا مینا (میناب فعلی) را بنا نهادند (نک: سدید السلطنه: ۱۳۴۲: صص ۳۲۳-۳۲۱)، اشکانیان شهر مغ بریمی (نخل ابراهیمی فعلی) و ساسانیان شهر هرموز.

از گزارش متون تاریخی و جغرافیایی کهن برمی‌آید که اقوام مینو که در کرانه‌های خلیج فارس زندگی می‌کردند، سال‌ها پیش از آنکه فینیقیها به امر دریانوردی و کشتی‌سازی بپردازند، در این زمینه شهره بوده‌اند و حتی برخی معتقدند که فینیقی‌ها اصول دریانوردی را از اقوام مینو فرا گرفته‌اند. ساکنان کرانه‌های خلیج فارس برای مدتهای مدیدی ربانان (رهمانی = راهنمای دریایی) دریاها بوده‌اند. ربان به معنی بلدچی و راهنمای دریایی است. جهانگردان و دریا سالاران غربی به وسیله همین ربانان با خلیج فارس آشنا شده‌اند. نثارک در سفرنامه خود بارها تأکید کرده که با کمک همین بلدچی‌ها خود را به خلیج فارس رسانده است: «یک نفر بلوچ که به هیدراسس موسوم بود اجیر نمودم که کشتیهای ما را به سواحل کرمان برساند.» (همان، ص ۳۱۸) شاید مینو به معنی میون هو (میان هو، میان آب = میناب) باشد، به معنی شهری که در میان آب واقع شده‌است. این شهر از یکسو به آبهای تنگه هرمز و از سوی دیگر به رودخانه میناب محدود می‌گردد و در واقع میان دریای جنوب و رود میناب واقع شده‌است. نقطه مقابل آن تیو (تیاب) است که از دو پاره تی به معنی درپی و پشت و ئو یا هو به معنی آب آمده است. تیو (تیاب فعلی) در محل هرموز کهنه واقع شده‌است. با این حال افسانه‌ای وجود دارد که عنوان می‌کنند این شهر

(مینا یا میناب) را پس از ویرانی هرموز کهنه دو خواهر به نامهای بی‌مینو (بی‌بی مینو) و بی‌نازنین (بی‌بی نازنین) آباد کرده‌اند، از اینرو میناب را مینو خوانده‌اند. بی‌مینو و بی‌نازنین دختران یکی از ملوک هرموز در دوره فرمانروایی جزیره هرموز هستند که قلعه‌هایی منسوب به آنها تا یکی دو دهه پیش در جزیره هرموز وجود داشت و امروزه بر اثر سهل‌انگاریها از میان رفته‌است. ویرانه‌های قلعه میناب با عنوان قلعه بی‌مینو یا قلعه هزاره هنوز هم وجود دارد. این افسانه از حضور زنان در عرصه قدرت و فرمانروایی هرموز حکایت دارد. در فهرست نام ملوک قدیم و جدید هرموز نام چند زن وجود دارد که همگی پیشوند بی یا بی بی دارند مانند: بی‌بی بانصر، بی‌بی سلطان، بی‌بی نازملک، بی‌بی سلطان (سلغر خاتون) و زن دیگری با نام سیتال خاتون که دختر شهاب‌الدین ملنگ از ملوک قدیم هرموز بوده‌است. (فائمه مقامی: بی تا: ص ۱۶) به نظر می‌رسد نام مغستان نیز از اسامی دوره اشکانی باشد که بر این منطقه اطلاق می‌شده‌است. مرکز فرمانروایی اشکانیان در مغ بریمی (نخل ابراهیمی) می‌باشد که ویرانه‌های آن در کاوش‌های باستانشناسی پیدا شده‌است. دریای مجاور این شهر نیز به نام دریای مغستان معروف بوده‌است. سدیدالسلطنه که شرح سفرنامه تاورنیه را آورده، نوشته‌است: «نگارنده گوید همان دریای مغستان صحیح است. چون که آن ایالت هم مغستان گویند و بندر گودال را حال گوادر گویند و در تصرف مسقط است و مغستان یعنی نخلستان و آن ایالت را نخل زیاد است.» (۱۳۴۲: ص ۳۸۱)

در خصوص جغرافیای تاریخی هرموز از منابع تاریخی و جغرافیایی دوره اسلامی دو مرحله‌ی جدا از هم استنباط می‌گردد. یکی نام هرموز و اسامی مشابه آن است که مربوط به دوره فرمانروایی ملوک هرموز در منطقه ساحلی هرموز کهنه به عنوان نخستین مقر فرمانروایی آنهاست. در این دوره هرموز بندری آباد و پررونق و مرکز یکی از قدرتمندترین حکومت‌های جنوب ایران زمین به لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی بوده‌است. دوره‌ی دوم مربوط به روزگار انتقال مرکز فرمانروایی ملوک هرموز به جزیره جرون (هرمز فعلی) است. از این دوره به بعد هرموز کهنه یک مرحله گسست و گذار تاریخی را طی نمود و پس از یک دوره ویرانی مجدداً بازسازی و با نام هرموز کهنه و بعدها مینو (میناب) به حیات خود ادامه داد. از گزارش منابع متعدد می‌توان دوره‌بندی نام‌گذاری این شهر را مشخص کرد. تقریباً تمامی منابع قرن چهارم تا دهم هجری از اصطخری و ابن‌خردادبه گرفته

تا یاقوت حموی، مقدسی، نویسنده ناشناس حدود العالم، ابن بلخی، ابن حوقل، دمشقی، حمدالله مستوفی، میرخواند، خواندمیر، حافظ ابرو، ابن بطوطه، شبانکاره‌ای و... همگی نام این شهر را هرموز نوشته و پس از انتقال ملوک هرموز به جرون (هرموز نو) نام هرموز کهنه را به این شهر اطلاق کرده‌اند. اصطخری در المسالک الممالک واژه هرمز و هرموز را به کار برده و نوشته است: «هرمز مجمع بازرگانان کرمان است و فرضه دریاست.» (۱۳۴۰: ص ۱۴۲) «از حد مغون و ولاشگرد تا ناحیت هرموز نیل کارند و زیره.» (همان: ص ۱۴۳) نویسنده ناشناس حدود العالم (منبع قرن چهارم هجری که در حدود سال ۳۷۲ تألیف شده است) نیز نام هرموز را به کار برده و نوشته است: «هرموز بر نیم فرسنگی دریای اعظم است، جایی سخت گرم است و بارگه کرمان است.» (۱۳۴۰: ص ۱۲۷)

از گزارش حدود العالم برمی‌آید که هرموز در فاصله حدود نیم فرسنگی (سه کیلومتری) دریا بنا شده بود و کشتی‌های تجاری و ماهیگیری از طریق خورهایی که در شهر وجود داشته به آن نزدیک می‌شدند. شاید به همین دلیل باشد که هرموز را خور مغ نیز نامیده‌اند. مقدسی نیز در احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم از هرموز یاد کرده و نوشته است: «و هرموز علی فرسخ من البحر شدیدة الحر الجامع فی السوق و شربهم من قنی، حلوه و سوقهم جاد و بناؤه هم من طین و باس و جکین مدینتان علی مرحله من البحر اصغر من هرموز جامعها فی الاسواق» (۱۹۰۶ م: ص ۴۶۶) مقدسی هرموز را جزو اقلیم کرمان آورده و شهرهای آباد آن را طین (برنطین فعلی) باس و جکین (جغین فعلی) ذکر کرده است. برنطین، جغین و باس امروزه جزو شهرستان رودان می‌باشند. حمدالله مستوفی در نزهة القلوب (تألیف به سال ۷۴۰ ه ق) نیز به هرموز و هرموز کهنه اشاره کرده و نوشته است: «هرموز از اقلیم دوم است... بر ساحل بحر فارس افتاده است و به غایت گرم‌سیر. ارد شیر ساخته بود و اکنون از خوف حرامی ملک قطب الدین آن را بگذاشت و در بحر به جزیره جرون شهر ساخته، از هرموز کهنه تا آنجا یک فرسنگ است و در هرموز نخل و نیشکر بسیار است. حقوق دیوانیش که بر سبیل خراج به ایران می‌دهد و داخل کرمان است، شش تومان می‌باشد.» (۱۳۳۶: ص ۱۷۲) سیدی علی کاتبی، دریا سالار عثمانی که در قرن دهم هجری به خلیج فارس آمده از دریای هرمز یاد کرده است. البته وی نامی از میناب فعلی (هرموز کهنه) نمی‌برد، اما به

جزیره هرمز اشاره کرده است. هرچند که اطلاعات وی پراکنده می‌باشد. وی در مرآت الممالک نوشته است: «باری از آنجا (بحرین) هم راه افتادیم و به جزیره قیس یعنی جزیره هرمز قدیم رفتیم. از آنجا به جزیره برخت (قشم) رسیدیم. همچنین در دریای اخضر که قسمت شرقی دریای هرمز است به چند جزیره سرزدیم.» (۲۵۳۵: ص ۴۵)

تشکیل حکمرانی ملوک هرموز

شبانکاره‌ای نخستین منبع تاریخی است که از ملوک هرموز با این نام یاد کرده است. وی در کتاب مجمع الانسان مقتدای ایشان را «درم کوه» نامی معرفی می‌کند. (۱۳۶۳: ص ۲۱۵) محمد درم کوه که به دلیل ضرب سکه درم کوب (درهم کوب) هم نامیده شد، در نیمه دوم قرن پنجم هجری یعنی بین سال‌های ۴۵۰ تا ۵۰۰ ق / ۱۰۵۸ تا ۱۱۰۶ م حکومت می‌کرده است. ملوک هرموز اصالتاً ایرانیانی بودند که در نواحی مسقط که حد جنوبی سرزمین ایران بود، زندگی می‌کردند و بنا به دلایلی که احتمالاً اختلافات خانوادگی و شاید هم خشکسالی‌های پی در پی و بی‌آبی در حاشیه جنوبی خلیج فارس باشد، به هرموز کهنه مهاجرت کردند و در آنجا بنیان حکومت خویش را پی نهادند. همزمان با حکومت درم کوه در هرموز، ایران شاه (۴۹۵-۴۹۴ ق / ۱۱۰۱-۱۱۰۰ م) و سپس ارسلان شاه (۵۳۶-۴۹۸ ق / ۱۱۴۱-۱۱۰۴ م) در کرمان و جلال‌الدین چاولی (۵۰۲-۵۱۰ ق / ۱۱۱۶-۱۱۰۸ م) و سلطان سلجوق (۵۱۰-۵۱۵۴ ق / ۱۱۲۱-۱۱۱۶ م) در فارس حکومت داشتند. پس از محمد درم کوب، سلیمان، عیسی جاشو، لشکری، کیقباد، عیسی، محمود، شاهنشاه و شهاب‌الدین ملنگ به حکومت رسیدند. بعد از شهاب‌الدین ملنگ، تاریخ فرمانروایی ملوک هرموز در پرده‌ای از ابهام قرار گرفته است. معلوم نیست که بعد از وی فرمانروایی به برادرش علی و یا فرزندانش (نصرت رکابدار و سیتال خاتون) منتقل شده است. اما از گزارش شبانکاره ای برمی‌آید که علی دارای سه فرزند به نامهای احمد، عیسی و سیف‌الدین ابانصر بوده است. سیف‌الدین دختری به نام بی‌بی بانصر، احمد پسری به نام رکن‌الدین محمود و عیسی نیز فرزندی به نام شهاب‌الدین محمود (محمد) داشته است. این شهاب‌الدین محمود دوازدهمین نفر از سلسله فرمانروایان ملوک هرموز است که در منابع از آنها با عنوان ملوک قدیم هرموز یاد شده است. تاریخ وفات شهاب‌الدین را سال ۶۴۱ ق / ۱۲۴۳ م ذکر کرده‌اند. شبانکاره‌ای نخستین

منبعی است که از این دوازده نفر با عنوان ملوک قدیم هرموز یاد کرده است. (۱۳۶۳: ص ۲۱۶-۲۱۴) بعد از این، یک دوره گسست و فترت در تاریخ ملوک هرموز وجود دارد تا اینکه منابع خبر از فرمانروایی محمود قلهاتی با عنوان سیزدهمین پادشاه هرموز داده‌اند. وی و جانشینانش به عنوان «ملوک جدید هرموز» معرفی شده‌اند. این وجه تسمیه شاید به این دلیل باشد که وی قدرت ملوک هرموز را مجدداً احیاء و قلمرو هرموز را گسترش داده است. در سال ۶۷۱ ق/ ۱۲۷۲ م سنقر شاه به تحریک اتابک فارس، علیه محمود قلهاتی عصیان کرد و با کشتن محمود قلهاتی بر هرموز مستولی گردید. اعتمادالسلطنه در تاریخ منتظم ناصری نوشته است: «این اولین شخص از ملوک هرمز است» (اعتمادالسلطنه: ۱۳۵۷: ص ۲۳۱) با انتقال مرکز حکومت به جزیره جرون که از آن پس هرموز خوانده شد، هرموز در خشکی ویران گردید و منابع از آن با عنوان هرموز کهنه یاد کرده‌اند. بعد از طی یک دوره زوال و فترت هرموز کهنه مجدداً احیا گردید و با نام مینو، مینا و میناب شهرت پیدا کرد. نخستین اطلاع در مورد نام میناب مربوط به گزارش فتح هفت قلعه در جنوب ایران به وسیله سپاه امیر تیمور گورکانی است که یکی از نوادگان وی فرماندهی آن را به عهده داشته است. در این گزارش آمده که سپاه تیمور قلعه تزرگ (تزرچ) در حاجی‌آباد، قلعه شمیل، قلعه میناب، قلعه تنگ زندان، قلعه منوجان و... را فتح نموده است. این گزارش مربوط به قرن نهم هجری است. دومین اطلاع در مورد این وجه تسمیه، مربوط به سال ۹۲۹ ق/ ۱۵۲۳ م است که پرتغالی‌ها پس از تصرف جزیره هرموز، محمد شاه را به پادشاهی برگزیدند و قراردادی موسوم به قرارداد میناب را با وی منعقد و به موجب آن مقرر گردید که محمد شاه مطیع فرمان پادشاه پرتغال باشد، در مقابل نیز پادشاه پرتغال از وی در برابر تجاوز دیگران دفاع نماید. در اوایل دوره صفویه (روزگار شاه اسماعیل صفوی) میناب شهری آباد بوده است. گزارش سوم پیرامون نام میناب به روزگار شاه عباس صفوی باز می‌گردد که امامقلی خان با انگلیسی‌ها قرارداد میناب را به منظور اخراج پرتغالی‌ها از بنادر و جزایر جنوب (قشم و جرون یا بندرعباس بعدی) امضاء کرد. این قرارداد را باید قرارداد دوم میناب نامید. چرا که قرارداد اول را پرتغالی‌ها با محمدشاه، پادشاه هرموز به امضاء رسانده بودند.

انتقال مقر فرمانروایی از هرموز کهنه به جزیره جرون (جزیره هرموز)

در مورد انتقال مقر حکومتی فرمانروایان هرموز به جزیره جرون روایت‌های متعددی بیان شده است. سدیدالسلطنه بهاء‌الدین ایاز را «مؤسس سلسله» و شمس‌الدین را شخصی معرفی می‌کند که «جزیره هرمز را پایتخت نمود.» (۱۳۴۲: ص ۷۳۳) دمشق‌ی در نخبه‌الدهر علت انتقال مرکز قلمرو ملوک هرموز را «فتنه تاتاری» دانسته است. (۱۹۲۳ م: ص ۱۳۷) حمدالله مستوفی در نزهه‌القلوب انتقال مقر ملوک هرموز را در زمان «ملک قطب‌الدین» و علت آن را از «خوف حرامی» دانسته است. (۱۳۳۶: ص ۱۷۲) سدیدالسلطنه در نقل روایت مستوفی دچار اشتباه شده و نام ملک قطب‌الدین را به اشتباه ملک فخرالدین آورده است (۱۳۴۲: ص ۲۶۹) وی در ادامه روایت خود به نقل از صاحب روضه الصفا ناصری نوشته است: «در سال هفتصد و نود و هشت سلطان محمد، نواده امیر تیمور از طرف آن پادشاه با جنود خود به حدود هرمز کهنه رسید، و قلاع هفتگانه آن اطراف، مانند: تنگ زندان، شامیل (شمیل)، میناء، تزرگ، منوجان و تازیان را کوبیده، محمد شاه حکومت هرمز داشته و به جرون پناه برد.» (همان: ص ۲۶۲) با این حال سدیدالسلطنه روایت دیگری از روضه الصفا (جلد ۸) رضاقلی خان هدایت نوشته است: «در ایام اتابکان سلغریه، شهاب‌الدین ایاز از فروع آن طایفه جزیره را از ملوک قیس که تصرف کرده بودند، ابتیاع کرده، در آنجا مدینه‌ای بنا نهاد.» (همان: ص ۳_۲۶۲) انتقال مقر فرمانروایان هرموز در زمان بهاء‌الدین ایاز بوده است. از این رو برخی منابع از وی به‌عنوان «مؤسس سلسله» و برخی منابع دیگر نیز از سنقرشاه به‌عنوان «اولین شخص از ملوک هرموز» یاد کرده‌اند، برای اینکه روزگار وی را، آغاز یک تاریخ قرار دهند. (سدیدالسلطنه: ۱۳۴۲: ص ۷۳۳)

پیش از مهاجرت ملوک هرموز به این جزیره از آن با نام جرون یاد شده است. عده‌ای عقیده دارند جرون، معرب گرون یا گروم به معنی جای گرم است (لسترنج: ۱۳۷۳: ص ۲۶۸). به نظر می‌رسد جرون از ترکیب جر + ون (ان) مکان به معنی محل رویش گیاه جر می‌باشد که خاردار است و شتر از آن می‌خورد. نثار خوس، دریا سالار اسکندر مقدونی، در سفرنامه خود نام این جزیره را اگرپس آورده است. (نک: اعتمادالسلطنه و نیز سدیدالسلطنه: ص ۳۲۵) گفته شده در زمان حضور او جزیره خالی از سکنه بوده و تنها ماهیگیری به نام جرون در آن زندگی می‌کرده است. در منابع دیگر به

اسامی زرون و ژرون نیز اشاره شده است. (زعیمی: ۱۳۸۱: ص ۲۳) از گزارش شبانکاره ای و نطنزی چنین مشخص می‌شود که مهاجرت به دلیل رقابت بهاء الدین ایاز و تاج الدین مسعود صورت گرفته است. مسعود پس از اینکه در کمیز و دهبازر رودان و سیرجان توفیقی بدست نیورد، عازم درگاه ارغون خان مغول شد تا از او یاری بگیرد. ارغون به والی فارس برای کمک به او نامه‌ای نوشت و سرانجام سپاهی مرکب از لشکر فارس و شبانکاره به سمت هرموز به راه افتاد در نتیجه بهاء الدین ایاز به جرون که ضمیمه جزیره قشم و خالی از سکنه بود رفت و جزیره را در ازای پرداخت مبلغی خریداری نمود و در مدت کوتاهی آنجا را آباد نمود (شبانکاره ای: ۱۳۶۳: ص ۲۱۶) سپاه فارس و شبانکاره کاری از پیش نبرد و مسعود به سیرجان رفت و دیگر نامی از هرموز نبرد تا وفات یافت (همان: ص ۲۱۶) ملوک هرموز در برابر حکومت‌های هم‌جوار و مرکزی ایران سیاست «مطاوعت و معاضدت» (وصاف الحضرة: ۱۳۳۸: ص ۲۹۷) در پیش گرفتند و بدین‌سان استقلال نسبی خود را حفظ کردند. ملوک هرموز هرگاه در موضع ضعف قرار می‌گرفتند با دادن باج و خراج سالیانه و هرگاه قدرت می‌یافتند به صورت مستقل حکومت می‌کردند. ایاز به رغم ناکامی سپاه فارس در ازای دادن خراج سالانه و خواندن خطبه و ضرب سکه به نام والی فارس خطر حمله را دفع نمود.

هرموزیها پس از مهاجرت به جرون (۶۹۵ یا ۶۹۶ ق) نام هرموز بر آن نهادند در حالی که مرکز جزیره همچنان جرون خوانده می‌شد و این نام تا اواسط عصر صفوی که امامقلی خان هرموز را فتح و سپس ویران نمود، باقی ماند و پس از آن بندرگاه دیگری در ساحل بندرعباس فعلی به نام جرون ایجاد گردید. تاروزگار قاجاریه اصطلاح جروانات به مناطقی اطلاق می‌شد. هرموز به زودی تبدیل به جزیره‌ای شد که از یک سو شکوه و رونق یافت و از سوی دیگر رقیبی برای تجارت دریایی کیش و قشم گردید چرا که در مسیر بازرگانی دریایی به مراکز تجارت جهانی آن روزگار از جمله مسقط، هند، آفریقا و شرق دور خصوصاً چین قرار داشت. این رقابت تجاری و دریانوردی به زودی تبدیل به رویارویی نظامی نیز شد و در لشکرکشی دوم سلغریان فارس به هرموز به روزگار ملک فخرالدین فرزند جمال الدین طیبی (طیبی) ملوک کیش دو ناوگان دریایی علیه هرموز اعزام کردند که بهاء الدین ایاز آنها را تصرف کرد و قصد رویارویی با کیش را داشت که ناوگان دریایی کیش به لنگه نقل مکان کرد (وصاف الحضرة: ۱۳۳۸: ج ۳: ص ۲۹۹) قدرت یابی ملوک هرموز

زمینه زوال کیش را فراهم نمود. ایاز برای رقابت با فرمانروایان فارس با حکمرانان کرمان و ملوک شبانکاره از در دوستی و اتحاد برآمد (نطنزی: ۱۳۳۸: ص ۱۵) فرمانروایی ایاز با حکومت ارغون، غازان خان و الجایتو همزمان بود. زن بهاء الدین ایاز، بی بی مریم، «بانویی محتشم» بود و در قلعه‌ای که در جزیره هرموز بنا کرد، سکنا گزید و کارهای عام المنفعه زیادی انجام داد (زعیمی: ۱۳۸۵: ص ۵۰۳) ایاز در سال ۷۱۱ یا ۷۱۲ ق / ۱۳۱۱ یا ۱۳۱۲ م در گذشت (اوبن: ۱۹۵۳: ص ۹۹) از آنجا که وی فرزندی نداشت یکی از نوادگان دختری ملک شهاب الدین محمود (آخرین ملک قدیم هرموز) به نام عزالدین کردانشاه (گردانشاه) بر تخت فرمانروایی هرموز جلوس کرد. ادامه نزاع خانوادگی ملوک هرموز باعث شد که عزالدین عبدالعزیز بن ابراهیم سعایت او را نزد الجایتو کند. وی عنوان داشت: «مملکت هرموز از پادشاه قدیم به پدر من مفوض بود، باید که مرا باشد» (شبانکاره ای: ۱۳۶۳: ص ۲۱۷) به دستور الجایتو سپاهی ۱۵۰۰۰ نفره از فارس و شبانکاره، راهی هرموز شدند و به مدت سه تا چهار ماه در ساحل ماندند اما کاری از پیش نبرده و عقب نشینی کردند و سال بعد مجدداً روانه هرموز شدند. هرموزیها که از این کشمکش به تنگ آمده بودند، قرار گذاشتند که عزالدین عبدالعزیز و ملک عزالدین کردانشاه هر کدام به همراه یک نوکر در کشتی جلسه‌ای تشکیل دهند و مشکلات داخلی را حل و فصل نمایند و به تفاهم برسند. عزالدین عبدالعزیز به نوکر خود دستور داد تا خنجری با خود به کشتی ببرد. وی نوکر کردانشاه را کشت و خود او را بسته با کشتی روانه کیش کردند (همان، ص ۲۱۷) کردانشاه پس از مدتی به صورت ناشناس وارد هرموز شد و مجدداً قدرت را بدست گرفت و با عزالدین عبدالعزیز قرار گذاشت در ازای دریافت سالانه سی هزار دینار از خصومت دست بردارد. کردانشاه ده سال فرمانروایی کرد و در سال ۷۲۰ ق / ۱۳۲۰ م در گذشت. پس از وی فرزندش بهرام شاه به حکومت رسید که بوسیله شهاب الدین یوسف کشته شد. برادرانش قطب الدین تهمتن و نظام الدین کیقباد برای استمداد نزد جلال الدین عبدالکریم حکمران کیش رفتند. وی لشکری به هرموز فرستاد. شهاب الدین در جنگ کشته شد و قطب الدین تهمتن به قدرت رسید. به روزگار فرمانروایی وی ملوک کیش به هرموز حمله کردند. در این زمان قطب الدین در هرموز حضور نداشت. شبانکاره ای علت غیبت او را «مصلحتی و کاری که تعلق به ملوک کیش و مکران داشت» (۱۳۶۳: ص ۱۷) می داند. اما نطنزی نوشته است: «او

در هرموز کهنه بود» (همان: ص ۱۶) سپاه کیش تنها هرموز را غارت کرده و بازگشتند. قطب الدین تهمتن بلافاصله به سمت کیش حرکت کرد و هنوز غارتگران به کیش نرسیده بودند که وی خود را به آنجا رساند و لشکر کیش را از دم تیغ گذراند و ملوک کیش که از نسل شیخ جمال الدین والی فارس بودند به اسارت گرفت و خزانه‌های کیش که مملو از مروارید، طلا و نقره بود را بدست آورد و پیروزمندانه به هرموز بازگشت (شبانکاره ای: ۱۳۶۳: ص ۲۱۹) تنها یکی از فرزندان ملک کیش به نام نظام الدین احمد که نسب مادرش به ملوک شبانکاره می رسید، به دلیل اتحاد هرموز و شبانکاره، زنده ماند که وی نیز به دهلی رفت و در آنجا سکنا گزید (همان: ص ۲۱۹) قطب الدین تهمتن برادر خود نظام الدین کیقباد را به عنوان ملک کیش به آنجا فرستاد.

در زمان قطب الدین یکبار دیگر قلمرو هرموز توسعه یافت. وی خراج سالانه قلمرو خود را به دربار ابوسعید، آخرین حکمران مغول در ایران، می فرستاد (نطنزی: ۱۳۳۶: ص ۱۷) به روزگار وی ابن بطوطه، سیاح مسلمان مراکشی، وارد هرموز شد. وی به توصیف جرون مرکز هرموز پرداخته و نوشته است: «جرون شهری است نیکو و بزرگ، دارای بازارهای خوب که بندرگاه هند و سند می باشد و مال التجاره هندوستان از این شهر به عراق عرب و عراق عجم و خراسان حمل می شود» (۱۳۳۷: ص ۲۶۸) ابن بطوطه در سفرنامه خود (رحله) به دیدارش با شیخ جهانگردی به نام ابوالحسن اقصارانی «از مردم روم» و درویشی که در غار زندگی می کرد و چندین کنیز و غلام از گاو و گوسفندانش نگهداری می کردند، اشاره کرده است. همچنین دیداری با قطب الدین تهمتن داشته که وی را شهریار کریم و متواضع و نیکخو معرفی کرده که درگیر جنگ با دو پسر برادرش، نظام الدین، بود. ابن بطوطه ۱۶ روز در هرموز ماند و گزارش داده است که در نتیجه جنگ داخلی «گرانی همه جزیره را فرا گرفته بود» (همان: ص ۲۶۹) در این زمان شمس الدین محمد بن علی مقام وزارت و قاضی عمادالدین شبانکاره ای مقام قضاوت هرموز را در اختیار داشتند (همان: ص ۲۷۰) قطب الدین در سال ۷۴۷ ق / ۱۳۴۷ م در گذشت و فرزندش، یوسف شاه، زمام امور را بدست گرفت که به ابواسحق اینجو در فارس و محمد مظفر در کرمان همزمان است. وی سالانه خراجی به دربار فارس و کرمان ارسال می کرد. والی کرمان چندین بار تصمیم به تصرف هرموز گرفت که توفیقی به دست نیاورد. در زمان یوسف شاه هرموز به چنان امنیتی دست یافت که نطنزی گزارش

داده است: «این زمان یک متنفس را با سلاح در آنجا نمی‌گذارند و اگر ایلچی نیز به جهت تحصیل مال مقرری متوجه می‌شود، سلاح و سلب (جوشن) او ستانند و بعد از اداء مال به هنگام مراجعت باز پس دهند» (۱۳۳۶: ص ۱۸) نطنزی مدت زمامداری او را بیست و یک سال (۷۴۷ ق / ۱۳۴۷ م تا ۷۶۸ ق / ۱۳۶۶ م) و زمان مرگ وی را سال ۷۷۲ ق / ۱۳۷۰ م ذکر کرده است، بنابراین به نظر می‌رسد که او در سال‌های پایانی زندگی خود از قدرت کنار رفته و کار را به پسرش بهمن شاه که مردی عادل و عالم بود، سپرده است. سلاطین مصر و خواقین ختای از راه خشکی و دریا پیک و مکاتباتی برای او ارسال می‌کردند (نطنزی: ۱۳۳۶: ص ۱۸) بهمن شاه نیز در سال‌های پایانی عمر خود آهنگ حج کرد و قدرت را به فرزندش محمدشاه سپرد. وی تا زمان مرگ پدرش به سال ۷۹۱ ق / ۱۳۸۸ م قائم مقام هرموز بود و سپس ملک هرموز شد که مصادف با فرمانروایی شاه شجاع بن محمد مظفر و پسرش زین العابدین در شیراز و احمد بن مظفر در کرمان است. وی در سال ۸۰۲ ق / ۱۳۹۹ م در گذشت و فرزندش بهمن شاه دوم به فرمانروایی رسید. (همان: ص ۲۰-۱۹) در پایان سده هشتم قمری سپاهیان امیر تیمور گورگانی به فرماندهی یکی از نوادگانش بنام محمد به قلمرو هرموز در ساحل و پس کرانه‌های شمالی خلیج فارس یورش آورده و هفت قلعه (تزرگ، ایسین، تازیان، شمیل، میناب، منوجان و کمیز) را تسخیر و آنها را ویران ساختند. محافظان این قلاع به جرون گریختند و پادشاه هرموز اطاعت گورکانیان را گردن نهاد و تعهد نمود سالانه سیصد هزار دینار خراج به دربار تیموریان پرداخت نماید. با شکل‌گیری حکومت آق‌قویونلوها و استیلای آنها بر فارس باز هم فرمانروایان هرموز سالانه خراجی به دربار اوزون حسن ارسال می‌کردند اما پس از مرگ وی از این کار اجتناب نمودند. بایسنقر آق‌قویونلو پس از تثبیت موقعیت خود یکی از امرای نظامی به نام خلیل موصولو را روانه فتح هرموز کرد. اما وی به دلیل نداشتن کشتی کاری از پیش نبرد.

در این میان پس از مرگ بهمن شاه دوم (کمی پیش از ۸۱۷ ق) محمدشاه، قطب‌الدین فیروزشاه، و فخرالدین تورانشاه دوم به قدرت رسیدند. در این زمان اوضاع هرموز بسیار آشفته بود. با مرگ تورانشاه پسر بزرگترش مقصود و سپس شهاب‌الدین دیگر فرزندش به حکومت نشستند. فرزند دیگر فخرالدین به نام سلغر که ماجراجو و جاه طلب بود به عمان نزد شیخ سلیمان بنومی، حکمران

هرموزی آنجا گریخت و تا زمان مرگ شاه ویس جانشین شهاب الدین در آنجا ماند و سپس به هرموز آمد و قدرت را قبضه کرد (اسکندر بیک منشی : ۱۳۳۷ : ص ۹۷۹) دوران حکومت وی طولانی بود و فرزندش تورانشاه که برای رسیدن به تاج و تخت شتابزده بود وی را به قتل رساند و سایر برادران و خاندان فرمانروایی که از جانب آنها احساس خطر می‌کرد را کشت و یا کور کرد و با عنوان تورانشاه سوم بر سریر شاهی تکیه زد (۹۱۰ ق / ۱۵۰۴ م) اما نتوانست بیش از ۲۰ روز فرمانروایی کند و بدست فرمانده محافظان خود به نام محمد کشته شد. وی یکی از فرزندان تورانشاه را که جوانی نیمه دیوانه بود به حکومت رساند. در این زمان ملوک لارستان به هرموز حمله کردند ولی محمد آنها را در قشم شکست داد. در این زمان خواجه عطا که در اصل غلامی بنگالی بود علیه محمد قیام کرد و یکی از فرزندان سلغرشاه که مادرش دختر یکی از ملوک لار بود را به کرسی نشاند اما پس از مدتی او را به دلیل اینکه در دوره انتقام گیری تورانشاه سوم کور شده بود خلع و فرزند دوازده ساله شاه ویس به نام ابوالمظفر سیف الدین ابانصر را به پادشاهی برگزید و خودش با عنوان نائب السلطنه، قیمومیت وی و حکومت هرموز را در اختیار گرفت. در این زمان شاه اسماعیل صفوی پس از غلبه بر سلطان مراد آق قویونلو در همدان به شیراز لشکر کشید. سیف الدین به همراه وزیرش خواجه عطا نسبت به شاه صفوی اظهار اطاعت کردند (اسکندر بیک: ص ۳۵) طی توافق انجام شده مقرر گردید سیف الدین سالانه دو هزار اشرفی به انضمام هدایایی به دربار شاه اسماعیل ارسال نماید (فسایی: جلد ۱: ص ۹۴) اگر چه شکست شاه اسماعیل در چالدوران و سپس عزلت وی به هرموز این امکان را داد که از زیر بار تعهدات به صفوی خارج شود اما گرفتاری هرموز تازه آغاز شد چرا که نیروهای پرتغالی به فرماندهی آلبوکرک خود را به این جزیره رساندند.

هرموز در رویارویی با پرتغالی‌ها و دوران زوال

نخستین برخورد نیروهای هرموز و پرتغال در ذیقعه سال ۹۰۹ ق / آوریل ۱۵۰۴ م در سواحل هند در گرفت و یک کشتی هرموزی که برای تجارت به هند رفته بود مورد حمله و غارت پرتغالی‌ها قرار گرفت. دو سال بعد در ربیع الثانی ۹۱۱ ق / سپتامبر ۱۵۰۵ م کشتی‌های پرتغالی چندین لنج ماهیگیری هرموز را در دریای عمان غارت کردند و چند کشتی دیگر را که اسب به هندوستان

می‌بردند مورد حمله قرار دادند (قائم‌مقامی : ۱۳۵۴ ، ج ۱: ص ۲۳) شهرت و شکوه هرموز آوازه آن را به گوش پرتغالی‌ها رساند . بنابراین، آلبوکرک در اول ربیع الثانی ۹۱۳ ق / دهم اوت ۱۵۰۷ م با شش کشتی و چهارصد و هشتاد نفر سپاهی و پس از تصرف قلعات ، قوریات ، صحار و خورفکان روانه هرموز شد (اواسط جمادی الاول ۹۱۳ ق / اواخر سپتامبر ۱۵۰۷ م). خواجه عطا سی هزار نیروی جنگی متشکل از ایرانیان، اعراب و مزدوران سایر ملل که برای تجارت به هرموز آمده بودند به‌همراه چهارصد کشتی کوچک و بزرگ برای مقابله با آلبوکرک مهیا کرد اما کاری از پیش نبرد و به‌دلیل بهره‌گیری پرتغالی‌ها از ناوگان جنگی با سرعت بالا، استفاده از سلاح آتشین که هرموز در اختیار نداشت و کارشکنی پی در پی رقبای سیاسی خواجه عطا از جمله رئیس نورالدین فالی و ضعف هرموز ناشی از اختلافات خانگی و بی‌تجربگی ملک سیف الدین هجده ساله ، هرموز در اواخر جمادی الاول ۹۱۳ ق / اوایل اکتبر ۱۵۰۷ م تسلیم شد. طی توافقنامه یازده ماده‌ای که در سوم جمادی الثانی همان سال میان رئیس نورالدین و خواجه عطا به‌عنوان طرفهای هرموزی و آلبوکرک به‌عنوان طرف پرتغالی به امضاء رسید، پادشاه هرموز تابعیت پادشاه پرتغال را پذیرفت و مقرر شد هرموز پنج هزار اشرفی به‌عنوان غرامت جنگی و سالیانه پانزده هزار اشرفی به‌عنوان خراج به پادشاه پرتغال بپردازد و پرتغالی‌ها نیز پذیرفتند که سیف الدین پادشاه هرموز، خواجه عطا در مقام نیابت سلطنت و رئیس نورالدین حافظ شخصی شاه باشند (ویلسون : ۱۳۱۰ : ص ۸۲) در این زمان نماینده شاه اسماعیل برای گرفتن خراج سالیانه به هرموز آمد که آلبوکرک مقداری گلوله، توپ و تفنگ فرستاد و گفت: «این است آنچه می‌توان به‌عنوان خراج و مالیات برای شاه ایران فرستاد (قائم‌مقامی : ص ۳۹)

پس از انعقاد این قرارداد آلبوکرک بنای تجارتخانه و قلعه پرتغالی‌ها را در هرموز آغاز کرد. (۱۷ جمادی الثانی ۹۱۳ ق / ۲۴ اکتبر ۱۵۰۷ م) اما از آنجا که همراهان وی گمان می‌کردند ساختمان قلعه حداقل پنج تا شش ماه بطول انجامد برای گریز از گرما و نیز ناراضایتی از فرمانده خود به نزد خواجه عطا رفتند و اطلاعات نظامی را در اختیار او قرار دادند. خواجه عطا از این فرصت استفاده کرد و قرارداد سوم جمادی الثانی را بی اعتبار خواند (Bayany , 1937 , p.54) گروهی دیگر از سپاهیان پرتغالی نیز در اواخر رمضان ۹۱۳ ق / پایان ژانویه ۱۵۰۸ م بدون اطلاع آلبوکرک به هند

عزیمت کردند. بنابراین، وی ناگزیر به عقب نشینی به سمت سقوطه شد اما موفق شده بود بنای قلعه‌ای مرسوم به نوساسن هورا و ویکتوریا را در محلی که پرتغالی‌ها به آن مورونا می‌گفتند آغاز کند. ساختمان قلعه سی سال بطول انجامید و مجسمه آلبوکرک در وسط آن قرار داشت. قلعه در ابتدا کوچک و دارای دو برج بود اما به مرور توسعه یافت و تعداد برجهای آن پنج تا گزارش شده که اینک ویرانه‌های سه برج باقی مانده است. آلبوکرک مجدداً آهنگ حمله به هرموز را داشت که شاه اسماعیل صفوی پیش دستی کرد و با اعزام سفیر و هدایایی نزد نائب السلطنه هند خواهان صلح شد. آلبوکرک به گرمی استقبال کرد و از همکاری دو کشور برای جنگ با ترکان عثمانی سخن گفت (Matos, 1972, p.27) در اوایل سال ۹۱۸ ق / ۱۵۱۲ م نیز سفیری از جانب هرموز به گوا فرستاده شد. تقریباً اوضاع هرموز در حال آرام شدن بود که سیف الدین مسموم و کشته شد و برادر کوچکش، تورانشاه (۹۱۹ تا ۹۲۸ ق / ۱۵۱۳ تا ۱۵۲۱ م) به حکومت رسید. در این زمان سپاه صفوی بحرین را تصرف کرد. شاه اسماعیل قصد داشت هرموز را نیز فتح کند. (Matos, p.48) لذا آلبوکرک یکبار دیگر در دهم صفر ۹۲۱ ق / ۲۶ مارس ۱۵۱۵ م) به هرموز رسید. در این زمان رئیس احمد حکمران ایرانی مسقط به هرموز آمده، تورانشاه را به اسارت گرفته و خود بر سریر شاهی جلوس کرد. آلبوکرک در همان روز تورانشاه را آزاد کرده و با سفیر شاه اسماعیل قرارداد صلحی را منعقد نمود (ویلسون، ۱۳۱۰، ص ۸۷) با مرگ آلبوکرک (۱۰ ذی‌قعدة ۹۲۱ ق / ۱۶ دسامبر ۱۵۱۵ م) به فرمان دون امانوئل، پادشاه پرتغال، شخصی به نام لوپوا سوارز اداره گمرک هرموز را عهده دار شد که به علت وضع مالیات و خراج سنگین و شدت عمل و رفتار غیرانسانی، پادشاه، امرا و مردم هرموز ناراضی بودند لذا قیامهای همگانی در قلعات، بحرین، صحار، مسقط و هرموز شکل گرفت. تورانشاه از حکمرانان این منطقه خواسته بود در روز معینی (آخر ذیحجه ۹۲۷ ق / ۳۰ نوامبر ۱۵۲۱ م) قیام کنند (قائم مقامی: ص ۶۸). در هرموز قلعه پرتغالی‌ها فتح و ۶۰ نفر پرتغالی کشته شدند. اما به دنبال خیانت برخی سران قبایل عرب از جمله شیخ راشد بن احمد، سلطان بن مسعود و حسین بن سعد و تردیدی که در تورانشاه بوجود آمد وی که دیگر توان مقاومت نداشت دستور داد برای اینکه هرموز آباد بدست پرتغالی نیفتد آن را آتش بزنند و به همراه وزیرش، شرف الدین فالی، به جزیره قشم گریخت اما به علل نامعلومی توسط وزیرش کشته شد.

شرف الدین مجدداً در زمان محمدشاه علیه پرتغالی‌ها قیام کرد که دستگیر و به لیسبون تبعید شد (همان: ص ۷۲)

از آنجا که هرموز ویران شده بود پرتغالی‌ها در مقر محمدشاه، کنار رودخانه میناب (قلعه بی بی مینو)، قرارداد میناب را در دوم رمضان ۹۲۹ ق / ۱۵ ژوئیه ۱۵۲۳ م با وی منعقد و او را به پادشاهی هرموز برگزیدند. او به همراه وزیرش، رئیس شرف الدین و دن دورات دو منرس، نایب السلطنه جدید هند روانه جزیره هرموز شد (فلسفی: ۱۳۱۶: ص ۱۶). اوضاع هرموز در این زمان آشفته بود. آنچه این آشفتنگی را تشدید می‌کرد وخامت اوضاع داخلی ایران در زمان شاه طهماسب صفوی (۹۳۰ تا ۹۸۴ ق / ۱۵۲۳ تا ۱۵۷۶ م) بود. هرموزیها از عثمانی تقاضای کمک کردند. به فرمان سلطان سلیمان اول، در شعبان ۹۴۴ ق / ۱۵۳۷ م سلیمان پاشا، والی مصر، به همراه ناوگان جنگی عثمانی وارد خلیج فارس شد و هرموز را محاصره کرد اما کاری از پیش نبرد (قائم مقامی: ص ۸۵-۸۱). پس از مرگ محمدشاه (۹۴۰ ق / ۱۵۳۳ م) برادرش سلغرشاه دوم برای تجدید تعهدات اسلاف خود و قبول شرایط پرتغال راهی گوا شد و پس از بازگشت بر سریر شاهی نشست. عثمانی که قصد نفوذ در خلیج فارس را داشت مجدداً به قلمرو هرموز لشکر کشید اما این بار نیز توفیقی بدست نیاورد (زعیمی: ۱۳۸۵: ص ۵۴۷). سلغر به دلیل اختلافی که با نایب السلطنه هند بر سر انتخاب وزیرش داشت برای مدتی به گوا تبعید شد اما مجدداً به هرموز بازگشت و به دلیل ادامه اختلافات مسموم گردید و پسرش تورانشاه پنجم به جانشینی وی برگزیده شد. (۹۴۸ ق / ۱۵۴۱ م) وی ۲۳ سال حکومت کرد. ناوگان عثمانی مجدداً به فرماندهی سیدی علی کاتبی روانه هرموز شد که شکست خورد (کاتبی: ۲۵۳۵: ص ۴۱). اوضاع داخلی هرموز همچنان آشفته و تعدی پرتغالی‌ها زیاد بود. با مرگ تورانشاه پنجم به ترتیب محمدشاه دوم، پسر فیروزشاه (۹۷۱ تا ۹۷۲ ق / ۱۵۶۳ تا ۱۵۶۴ م)، فرخشاه اول (۹۷۲ ق تا ۹۷۳ ق)، تورانشاه ششم (؟ تا ۱۰۰۶ ق / ۱۵۹۷ م) که مصادف با جلوس شاه عباس اول صفوی (۹۹۶ تا ۱۰۳۸ ق) است، فرخشاه دوم (۱۰۰۶ تا ۱۰۱۰ ق)، فیروزشاه، که در زمان وی بحرین توسط سپاه صفوی فتح شد (۱۰۱۰ ق / ۱۶۰۱ م) وی در سال ۱۰۱۹ ق / ۱۶۱۰ م درگذشت و فرزندش محمودشاه جانشین او شد. در این زمان ناوگان دریایی انگلستان به جاسک رسید (ذیقعه ۱۰۲۵ ق / ۱۶۱۶ م). سپاه ایران به دستور شاه عباس و فرماندهی

امامقلی خان و همراهی انگلیس در سال ۱۰۳۲ ق / ۱۶۲۲ م به هرموز حمله کرد و آنجا را فتح نمود. محمود شاه آخرین حکمران هرموز به همراه وزیرش رئیس نورالدین اسیر و به شیراز فرستاده شدند به این ترتیب سلسله ملوک هرموز منقرض و حکومت هرموز ویران شده که روزی نگین انگشتی جهان خوانده می‌شد به ولدخان سلطان سپرده شد. ویرانه‌های قصر صورت، کاخ بی بی گل، بازار و خانه زعفرانیه و قلعه پرتغالی‌ها به همراه چند عراده توپ و نیز زیارتگاه مولا در هرموز بر جا مانده است.

نتایج پژوهش

موقعیت جغرافیایی خلیج فارس و جایگاه هرموز کهنه و جزیره هرموز باعث شده در ادوار مختلف تاریخی از روزگار هخامنشیان و سپس اشکانیان و ساسانیان گرفته تا روزگار ملوک هرموز از سده پنجم تا سده یازدهم قمری همواره به عنوان مرکز تجارت و دریانوردی مورد توجه قرار گیرد و حاکمیت‌های محلی مستقل اما تابع حکومت مرکزی ایران یا ولایت‌های فارس و کرمان به نمایندگی از حکومت مرکزی در این منطقه به حکمرانی بپردازند. این منطقه در ادوار مختلف با اسامی متفاوتی خوانده شده است. در دوره هخامنشیان با نام مینو، در دوره اشکانیان مغستان (موغستان) و در دوره ساسانیان هرموز خوانده شده است. در دوره اسلامی به ویژه با قدرتگیری ملوک هرموز به آن هرموز می‌گفتند. این نام پس از انتقال ملوک هرموز به جزیره جرون به هرموز کهنه اشتهار یافت و به زودی شهر مینو یا میناب در فاصله اندکی از آن جانشین هرموز کهنه شد. هرموزیها قسمت ساحل دریا را تیو و قسمت مشرف به رودخانه را مینو می‌خواندند. محمد درمکوب از خلا قدرت حکومت مرکزی و رقابت سیاسی حکومت‌های فارس و کرمان بهره برد و به تأسیس سلسله فرمانروایی محلی هرموز اقدام نمود و جانشینان وی نیز با بهره گیری از تجارت و دریانوردی به رونق منطقه اقدام نمودند. ملوک هرموز همواره سیاست تساهل و تسامح را در حوزه‌های سیاسی و دینی در پیش گرفتند. در واقع منافع اقتصادی مورد اهتمام فرمانروایان هرموز بود. آنها با دادن باج و خراج به حکومت های فارس و کرمان و نیز حکومت مرکزی این منطقه را از هرگونه تهاجمی که می‌توانست تهدیدی برای منطقه باشد مصون نگه داشتند. پس از یک دوره رقابت خانوادگی و تقاضای سیف الدین ابانصر از حکومت‌های کرمان و فارس و سپس الجایتو و دستور

ایلخان به والی فارس جهت لشکر کشی به هرموز آنها تصمیم گرفتند هرموز کهنه را رها و جهت مصون ماندن از تهاجم به جزیره جرون مهاجرت نمایند. این مهاجرت نقش مهمی در بسط قدرت و توسعه قلمرو هرموز ایفا نمود. از این پس هرموز کهنه اهمیت سابق خود را از دست داد و بعدها مینو (میناب) در ساحل رودخانه میناب جای آن را گرفت. بسط فرمانروایی ملوک هرموز و اوج شکوه آن مربوط به پس از انتقال مرکز حکومت به جزیره جرون بود. ماحصل بحث: الف) منطقه خلیج فارس همواره به‌عنوان کانون یکی از کهن‌ترین تمدن‌های بشری بوده است. ب) این منطقه مرکز ثقل تمدن‌های ایرانی، اسلامی، هند و آسیای شرقی، آفریقا و مغرب زمین بوده است. ج) موقعیت خلیج فارس موجب شده همه قدرت‌های محلی، منطقه‌ای و جهانی به آن توجه داشته باشند. د) ملوک هرموز در فاصله ۴۵۰ ه ق تا ۱۰۳۲ ه ق به اهمیت خلیج فارس و جزایر آن پی بردند و شرایط یک حکمرانی شایسته (به مدت ۷ قرن) را در منطقه فراهم آوردند. مهم‌ترین شاخه‌های ملوک هرموز عبارتند از: ۱) امنیت: ملوک هرموز برای قرن‌ها امنیت منطقه را تأمین و جلوی هر تهاجمی ایستادگی کردند. اختلافات داخلی و برتری نظامی پرتغالی‌ها باعث چیرگی آنها بر هرموز شد اما بارها دست به مبارزه علیه استعمارگران زدند. امنیت هرموز به حدی بود که آن را "دارالامان" نامیده‌اند. ۲) حکمرانی اقتصادی مبتنی بر تجارت بحری و بری از چین گرفته تا شمال و شرق آفریقا و هند و اروپا. ۳) گسترش دانش خصوصاً علوم کاربردی مانند نجوم، لنج سازی و ادوات آن و... در کنار علوم دینی و معنوی. علی بن موسی هرموزی و شیخ نورالدین کیشی از دانشمندان بزرگ این منطقه‌اند که خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی از دانش آنان بهره‌ها گرفته‌اند. شیخ شهاب الدین ابن ماجد کنگی بندرلنگه ای سال‌ها پیش از واسکو دوگاما از دماغه امید نیک در جنوب آفریقا گذر کرده بود. ۴) عمران و آبادانی متوازن و بهم پیوسته شهرها و آبادی‌های اطراف متنا سب با ظرفیت هر کدام خصوصاً توجه به راه‌ها، آب انبارها، کاروان‌سراها، باراندازها، پل‌ها و... ۵) سیاست ورزی در تعاملات محلی، ملی، منطقه‌ای و برون منطقه‌ای ۶) پاسداری از سنتها و آیین‌های دینی و محلی. ۷) همجواری فرهنگی اقوام و مذاهب و ادیان. ۸) توجه به تعلیم و تربیت. وجود مکتب خانه‌های متعدد در اقصی نقاط قلمرو هرموز شاهدی بر این مدعی است. ۹) ارائه مدلی از رونق و آبادانی که باعث شهرت این جزیره گردید تا آنجا که

اروپاییان اذعان می‌کردند: "اگر جهان را بسان انگشتری بدانیم هرموز نگین انگشتری جهان است." و میلتنون شاعر انگلیسی در بهشت گم‌شده از این جزیره یاد می‌کند. (۱۰) تمدن هرموز را می‌توان مدلی از حکمرانی شایسته در باز تولید تمدن نوین ایرانی - اسلامی معرفی نمود که در فاصله سال‌های ۴۵۰ ق تا ۱۰۳۲ ق به مدت ۷ قرن فرمانروایی داشت.

منابع و مطالعات

- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۳۳۷) رحله (سفرنامه ابن بطوطه). ترجمه محمد علی موحد. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ابن بلخی (۱۳۶۳) فارسنامه. به اهتمام گای لسترنج و نیکلسون. تهران: دنیای کتاب.
- ابن حوقل، محمد (۱۳۴۵) صورة الارض. ترجمه جعفر شعار. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ابن ماجد، شیخ شهاب الدین (۱۳۷۲) الفوائد فی اصول علم البحر و القواعد. ترجمه احمد اقتداری. تهران: انجمن آثار و مفاخر ملی.
- اسکندر بیک منشی ترکمان (۱۳۵۰)، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.
- اصطخری، ابواسحق ابراهیم (۱۳۴۰) المسالک و الممالک. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- اعتماد السلطنه، محمد حسنخان (۱۳۵۷) مرآت البلدان ناصری. تهران: مطبه دارالطباعه.
- تاورنیه، ژان باتسیت (۱۳۳۶) سفرنامه تاورنیه. ترجمه ابوتراب نوری. اصفهان: کتابفروشی تأیید.
- حسینی فسایی، حاج میرزا حسن (۱۳۶۷) فارسنامه ناصری. تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی. تهران: امیرکبیر.
- حموی، یاقوت (۱۹۵۵/م/۱۳۷۴ ق) معجم البلدان. بیروت: دارالبیروت.
- زعیمی، غلامرضا (۱۳۸۳) تنگه هرمز. مجموعه از ایران چه می‌دانم؟ شماره ۲۳. تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی.
- (۱۳۸۵) استان هرمزگان، طرح پژوهشی بین دانشگاهی (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و دانشگاه هرمزگان)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- سدیدالسلطنه، محمدعلی (۱۳۸۱) المغاض فی احوال الغوص و الغواص (صید مروارید). تهران: سازمان میراث فرهنگی.
- (۱۳۴۲) بندرعباس و خلیج فارس. تصحیح احمد اقتداری. تهران: ابن سینا.
- (۱۳۷۱) سرزمین‌های شمالی پیرامون خلیج فارس و دریای عمان از صد سال پیش. تصحیح احمد اقتداری. تهران: انتشارات جهان معاصر.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی (۱۳۶۸) مجمع الانساب. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- فلسفی، نصراله (۱۳۵۳) زندگی شاه عباس اول (ج ۴)، تهران: دانشگاه تهران.
- فیگوئروا، دن گارسیا (۱۳۶۳) سفرنامه فیگوئروا، ترجمه غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
- قائم مقامی، جهانگیر (۱۳۵۴) اسناد فارسی، عربی و ترکی درباره هرمز و خلیج فارس، جلد اول. بی‌جا. بی‌نا.

----- ((بختی درباره مفهوم جغرافیای تاریخی))، مجله بررسی‌های تاریخی، سال هفتم، شماره ۳. کاتبی، سیدی علی (۲۵۳۵) مرآت الممالک، ترجمه محمود تفضلی و علی گنجه‌ای، تهران: بنیاد فرهنگ ایران. کازرونی، محمد ابراهیم (۱۳۷۶) تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس. تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده. تهران: مؤسسه فرهنگی جهانگیری. کامرون، جرج (۱۳۷۴) ایران در سپیده دم تاریخ، ترجمه حسن انوشه، تهران: علمی و فرهنگی. گابریل، آلفونس (۱۳۴۸) تحقیقات جغرافیای راجع به ایران. ترجمه فتحعلی خواجه نوری. تهران: ابن سینا. (۱۳۸۱) مارکوپولو در ایران. ترجمه پرویز رجبی. تهران: اساطیر. لسترنج، گای (۱۳۷۳) جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران: علمی و فرهنگی. مستوفی قزوینی، حمدالله (۱۳۳۶) نزهه القلوب. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: طهوری. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۴۷) مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب. نطنزی، معین الدین (۱۳۳۶) منتخب التواریخ، تصحیح ژان اوبین، تهران: کتابفروشی خیام. و صاف الحضرة، عبدالله (۱۳۳۸) تاریخ و صاف الحضرة در احوال سلاطین مغول (ج ۳)، به اهتمام محمدمهدی اصفهانی، تهران: ابن سینا. ویلسن، سرآرنولد (۱۳۴۸) خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

-Aubin, Jean. Mar Luso-Indicum.Part 1. Golf Persique . Cojeatar et Albuquerque . Paris- Geneve . 1971 .

-Bayany, Khanbaba, Les Relations de L'Iran avec L'Europe occidentale a L'epoque Safaviue. Paris . 1937 .

- Matos, Luisde. Das Relacoes entre Portugal da Persia, Lisbon , 1972 .